

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۳/۱۱

مقاله پژوهشی

فصلنامه علمی عرفان اسلامی

سال بیستم، شماره ۷۷، پاییز ۱۴۰۲

«دیگری» در تذکره‌الاولیاء عطار

محمد رضا حاجی آقا بابایی^۱

چکیده

یکی از جنبه‌های مهم هر متن روایی، بررسی چگونگی حضور دیگر شخصیت‌ها و عوامل تأثیرگذار در متن است که از آن به عنوان «دیگری» یاد می‌شود. مفهوم «دیگری»، مفهوم وسیعی است و شخصیت‌های انسانی و عناصر غیرانسانی همچون طبیعت یا امور ماورایی را نیز دربرمی‌گیرد. تذکره‌الاولیاء عطار از برجسته‌ترین متون عرفانی است که در آن شرح حال عارفان و تجربیات و کرامات ایشان بیان شده‌است. با مطالعه این کتاب از منظر مفهوم «دیگری» متوجه می‌شویم که یک عارف در سیر و سلوک عارفانه خود با عوامل گوناگون در رویارویی و تقابل قرار می‌گیرد و همین امر موجب تعالی وجودی و درک بهتر از «من» عارف می‌گردد. دیگری در این اثر به صورت خداوند، دیگر عارفان، مردم عادی، شیطان و نفس خود عارف، حیوانات و اشیا ظاهر شده‌است که هر کدام به گونه‌ای خاص در پی آگاهی‌بخشی به عارف یا آگاه کردن دیگران از جایگاه وی است. براساس یافته‌های این پژوهش اگرچه دیگری در تقابل با خود عارف قرار می‌گیرد، شاهد هیچ‌گونه ستیزه میان عارف و دیگری نیستیم، بلکه تمامی این روابط تقابلی موجب آگاهی عارف از جایگاه خویش می‌گردد و دیگری کارکردی هدایتگر پیدامی‌کند. در مواردی که شخص عارف خود را در جایگاه برتری می‌پندارد، بلافاصله بر اثر حادثه‌ای متوجه این غرور و خودبینی می‌شود و در این جا نیز دیگری کارکردی هدایتگر می‌یابد که موجب شناخت بیشتر عارف از خویش می‌شود.

واژگان کلیدی:

ادبیات عرفانی، نقد ادبی، تذکره‌الاولیاء، عطار نیشابوری، دیگری.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱- دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران. hajibaba@atu.ac.ir

پیشگفتار

یکی از جنبه‌های مهم هر متن روایی، چگونگی حضور دیگر شخصیت‌ها و عوامل تأثیرگذار در متن است که در همراهی و همدلی یا در تقابل با شخصیت اصلی قرار می‌گیرند؛ البته باید توجه داشت که مفهوم «دیگری»، مفهوم وسیعی است و شخصیت‌های انسانی و عناصر غیرانسانی همچون طبیعت یا امور ماورایی را نیز دربرمی‌گیرد. در تحلیل متون ادبی لازم است به تصویری که مؤلف از «دیگری» ارائه می‌کند، توجه کرد؛ زیرا موجب شناخت نوع دیدگاه مؤلف و همچنین گفتمان‌های موجود در متن می‌شود و در فهم و تحلیل متن بسیار یاری‌رسان است.

مفهوم «دیگری» در فلسفه کهن جایگاه خاصی نداشته‌است و همین امر موجب شده‌است که ژان پل سارتر در کتاب هستی و نیستی، از این موضوع تعجب می‌کند و اعلام می‌دارد که این فلسفه جدید است که به مفهوم «من» و «دیگری» و جایگاه او در شناخت «من» توجه کرده‌است. (ر.ک. سارتر، ۱۳۵۳: ۲۱۱-۲۱۰) باید توجه داشت که سارتر نخستین کسی نبود که به مفهوم دیگری توجه کرده‌است؛ پیش از او کسانی مانند هوسرل و هایدگر نیز به این مفهوم توجه کرده‌اند. هایدگر تلاش فراوانی برای تبیین مفهوم دیگری نمود و سعی کرد انسان را از حصار در خود بودن رها کند و دنیایی برای او بسازد که دیگری جزئی از آن است. هایدگر تلاش کرد تا نشان دهد که دیگری بخشی از وجود انسان است و اساساً زندگی انسان بدون حضور دیگری مفهومی مشخص و درست ندارد. (ر.ک. هایدگر، ۱۳۸۶: ۱۹۳)

میخائیل باختین برای نخستین بار این اندیشه فلسفی را وارد مطالعات ادبی کرد. «تأکید بر روابط من و دیگری در نوشته‌های باختین تا جایی است که جوهره شناخت و اعتبار و موجودیت آدمی را در روابط که با دیگران دارد تعریف می‌کند.» (گاردینر، ۱۳۸۱: ۴۴) باختین شناخت آدمی را وابسته به حضور دیگری می‌داند و عقیده دارد که انسان اساساً با حضور دیگری است که به شناخت بهتری از خود دست‌پیدامی‌کند و اگر عاملی در تقابل با آدمی قرار نگیرد، شناخت آدمی از خود، شناختی ناقص خواهد بود. او برخلاف فرمالیست‌ها به جنبه اجتماعی زبان و تأثیرات موقعیت‌های تاریخی و اجتماعی در شکل‌گیری متن و پیوند آن‌ها با شخصیت‌های داستانی اعتقاد داشت. «در نظر وی، زبان با نیت‌های بی‌شمار و متناقض و کاربردهای گروه اجتماعی - ایدئولوژیکی قابل تصور، به‌طور اجتماعی شکل-گرفته‌است.» (مکاریک، ۱۳۸۵: ۳۷۹) با توجه به چنین نظری، باختین عقیده داشت که برای دریافت

معنای جدید از واژه‌ها باید وارد گفت‌وگو (دیالوگ) شویم؛ زیرا تنها در مکالمه است که کنش میان افراد حاصل می‌شود و من در کنار دیگری مفهوم می‌یابد.

از دیدگاه باختین منظور از «دیگری» شخصیت، موضوع و یا هر امر دیگری است که به شناخت «من» کمک می‌کند. (ر.ک. عظیمی، علیا، ۱۳۹۳: ۹-۱۱) این «دیگری» می‌تواند مؤلف مستتر یا مخاطب مستتر یا یکی از شخصیت‌های متن یا حتی یک مفهوم یا باور باشد که موجب تکثر دیدگاه‌های مطرح‌شده و ایجاد چندصدایی در متن می‌شود؛ البته باید توجه داشت که الزاماً هر متنی دارای چندصدایی نیست و گاهی مؤلف متن، اجازه حضور «دیگری» را در متن نمی‌دهد و یا سعی می‌کند تصویری مطابق خواست خود از وی ارائه نماید. بر همین اساس می‌توان گفت اساساً «دیگری» آن مفهوم، شخصیت یا عاملی است که «من» با او در ارتباط است و به واسطه حضور او شناخته می‌شود و بدون بودن او هیچ معنا و مفهومی را نمی‌توان برای «من» متصور شد. طبق نظر لویناس اساساً مفهوم «دیگری» بر سوژه‌زدایی و توجه به غیر، متمرکز است. به نظر او سوژه‌زدایی یعنی «نفی اصالت بخشیدن به «من» و بازگشت به «غیر من» یعنی آن دیگری است.» (خاتمی، ۱۳۸۰: ۱۰۳)

متون ادبی از بهترین منابعی است که می‌توان حضور «دیگری» را در آن‌ها بررسی کرد. تذکره‌الاولیاء عطار یکی از برجسته‌ترین متون عرفانی است که در آن شرح حال عارفان و تجربیات و کرامات ایشان بیان شده است. حضور دیگری در این اثر به شکل بارزی دیده می‌شود. با مطالعه این کتاب از منظر مفهوم «دیگری» متوجه می‌شویم که یک عارف در سیر و سلوک عارفانه خود با دیگر شخصیت‌ها و عوامل در رویارویی و تقابل قرار می‌گیرد و همین امر موجب تعالی وجودی و درک بهتر از «من» عارف می‌گردد.

در این پژوهش با روش توصیفی - تحلیلی بخش‌هایی از کتاب تذکره‌الاولیاء از منظر چگونگی حضور «دیگری» مورد بررسی قرار می‌گیرد و انواع «دیگری» مطرح‌شده در این متن و دلایل توجه مؤلف به آن‌ها بررسی می‌شود.

پیشینه پژوهش

درباره «دیگری» و مفهوم آن در ادبیات فارسی پژوهش‌های چندی صورت گرفته است که در ادامه به معرفی آن‌ها می‌پردازیم: «دیگری در اندیشه و آثار ناصر خسرو» در این پژوهش، نویسنده ابتدا به معرفی دقیق مفهوم «دیگری» پرداخته است و در نهایت چگونگی مواجهه ناصر خسرو را با صنوف و طبقات مختلف سیاسی، اجتماعی، مذهبی و ... تحلیل کرده است. (بالو، ۱۳۹۶). «دیگری و نقش آن در داستان‌های شاهنامه» در این پژوهش، نویسندگان داستان‌های شاهنامه را از منظر نقش دیگری به سه دسته تقسیم کرده‌اند و نقش «دیگری» را در هر دسته تبیین نموده‌اند. (دزفولیان و امن‌خانی، ۱۳۸۸). «مفهوم «دیگری» و «دیگربودگی» در انسان‌شناسی باختین و انسان‌شناسی عرفانی» در این پژوهش،

نویسندگان تلاش کرده‌اند تا با تبیین مفهوم «دیگری» از نظر باختین، این مفهوم و لزوم توجه به آن را در اندیشه عرفانی نیز مطرح نمایند. (رامین نیا و قبادی، ۱۳۹۲). «نسبت متن و صدای دیگری در اندیشه باختین» در این پژوهش، نویسندگان به بیان مفهوم دیگری در اندیشه باختین پرداخته‌اند و جوانب مختلف آن را از نظر او بیان کرده‌اند. (عظیمی و علیا، ۱۳۹۷). «تحلیل رمان فریدون سه پسر داشت بر اساس منطق گفت‌وگویی باختین»، رمان را بر اساس مکالمه‌گرایی باختین بررسی کرده، نشان داده‌است که نویسنده رمان به نظریه کارناوال‌گرایی و جدال بر سر تصاحب قدرت توجه داشته‌است. (زمانی و همکاران، ۱۳۹۵) «بررسی مفهوم دیگری در منطق الطیر عطار» در این پژوهش، نویسندگان با تکیه بر مفهوم دیگری و دیدگاه عرفانی «فقد عَرَفَ نفسه، عَرَفَ ربه» به بررسی جایگاه و انواع دیگری در منطق الطیر پرداخته‌اند و مشخص کرده‌اند که در این دیدگاه هیچ منی وجود ندارد و سالک با طی مراحل در پی متجلی ساختن خداوند است. (صالحی و حاجی آقابابایی، ۱۳۹۸)

دیگری و مفهوم آن

توجه به مفهوم «دیگری» در مطالعات ادبی، حاصل اندیشه‌ورزی‌های میخائیل باختین است. وی موضوعی تحت عنوان منطق مکالمه‌ای را در پژوهش‌های ادبی خود پی‌گرفت و مفاهیمی چون دیگری، چندصدایی و کارناوال‌گرایی را مطرح نمود. فضای سیاسی حاکم بر کشور روسیه و دیدگاه‌های اقتدارگرا حزب کمونیست به‌گونه‌ای بود که امکان حضور و بروز هیچ صدای دیگری جز صدای قدرت در آن فراهم نبود و اگر اندیشه‌ای بر خلاف آنچه حاکم بود، بیان می‌شد، به‌شدت با آن برخورد می‌شد. «آثار باختین خاصه مفهوم دیگری و منطق مکالمه‌ای را می‌توان واکنشی دانست نسبت به فضایی مبتنی بر خنده‌ستیزی، جزم‌اندیشی و ایدئولوژی‌های مکالمه‌ستیز است که در آن تک‌صدایی ترویج می‌شود» (پوینده، ۱۳۷۳: ۱۰)

باختین معتقد بود که رمان عرصه‌ای برای طرح صداها و اندیشه‌هایی است که در ساحت جامعه به دلایل گوناگون امکان ظهور و بروز ندارند. از نظر وی برای شناخت ابعاد مختلف شخصیت‌های رمان و درک لایه‌های پنهان آن لازم است تا دیدگاه‌ها و اندیشه‌های غالب و مغلوب مورد مطالعه قرارگیرد و تا این کار صورت‌نگیرد، امکان درک دقیق از متن پدید نمی‌آید. البته باختین با توجه به استبداد موجود در شوروی آن روزگار، بحث خود را در ساحت ادبیات و رمان محدود ساخته بود، ولی این اندیشه را می‌توان به دیگر حوزه‌های جامعه نیز تعمیم داد. باختین برخلاف دکارت که عقیده داشت «من فکر می‌کنم پس هستم»، می‌گوید: «تو هستی، من هستم» (انصاری، ۱۳۸۴: ۱۷۷) او عقیده دارد که هستی و حضور من وابسته به حضور دیگری است و با بودن اوست که «من» دارای هستی و هویت می‌شود. به عقیده باختین «من می‌گویم، تو حرف مرا می‌فهمی، پس ما هستیم» (احمدی، ۱۳۷۵: ۹۳)

از نظر باختین دیگری هر چیزی است که می‌تواند به «من» هویت ببخشد و موجب درک درست از خود شود. شرط تفهیم و تفاهم در رابطه من و دیگری از اهمیت زیادی برخوردار است. «من» در صورتی توسط «دیگری» خوانده و شناخته و درک می‌شود که توسط او فهمیده‌شود و هر دو به درک درستی از همدیگر برسند. برای رسیدن به این وضعیت لازم است که میان من و دیگری گفت‌وگو صورت‌گیرد و لازمه گفت‌وگو، حضور در شرایطی یکسان و پذیرفته‌شدن از طرف مقابل است؛ یعنی گفت‌وگو زمانی شکل می‌گیرد که من بپذیرم کسی یا اندیشه‌ای جز من و آنچه می‌اندیشم وجود دارد که به اندازه من یا اندیشه من دارای اهمیت و امکان درستی است.

باختین معتقد بود که رمان از زمانی شکل می‌گیرد که نویسنده بتواند این منطقی گفت‌وگویی را در متن پدیدآورد و به همه دیدگاه‌های موجود امکان سخن گفتن بدهد تا خواننده بتواند خود درباره همراهی با شخصیت‌ها یا مخالفت با آن‌ها تصمیم بگیرد. از نظر باختین، چندصدایی تنها از رهگذر وجود «من» و «تو» اتفاق می‌افتد و در صورت نبود «تو» هرگز ابعاد وجودی «من» شناخته نمی‌شود. او عقیده داشت آگاهی فرد نسبت به خود، تنها با حضور دیگری حاصل می‌شود و بدون حضور او، عملاً نمی‌توان به شناختی درست و کامل از خود رسید.

در نظر باختین، شناسایی و درک آدمی نسبت به خود، محدود و ناقص است و تنها در صورتی انسان می‌تواند به شناختی درست از خود برسد که این شناخت در کنار دیگری و در میان برداشت‌های دیگران حاصل شود. به عقیده باختین تفاوت عمده شخصیت‌های رمان داستایوفسکی و تولستوی در همین شناخت در کنار دیگری است. در آثار تولستوی، افراد تعاملی با یکدیگر ندارند و مکالمه‌ای در جهت شناخت صورت نمی‌گیرد؛ درحالی‌که «شخصیت‌های آثار داستایوفسکی جهان‌بینی فرد را نه تنها در رابطه با دیگر شخصیت‌ها و نه تنها در رابطه با خواننده، بلکه حتی در رابطه با نویسنده اعلام می‌کنند» (هارلند، ۱۳۸۵: ۲۵۵)، شخصیت‌های رمان‌های تولستوی تماماً تابع جهان‌بینی نویسنده هستند و تنها یک حقیقت مطلق وجود دارد و آن حقیقت نویسنده است و «صداها گوناگونی که در آثار تولستوی می‌شنویم، کاملاً تابع مقاصد کنترل‌کننده مؤلف است» (سلدن و ویدسون، ۱۳۸۴: ۵۹)، حال-آن‌که، در آثار داستایوفسکی علاوه بر حقیقت نویسنده، جهان‌بینی و حقیقت دیگر شخصیت‌ها نیز خودنمایی می‌کنند و افراد اجازه سخن گفتن و شنیده‌شدن دارند.

نکته‌ای که باید بر آن تأکید کرد، آن است که صرف وجود شخصیت‌های مختلف در متن، متن را دارای ویژگی چندصدایی نمی‌کند؛ در نظر باختین چندصدایی یعنی توزیع مناسب صداها و جهان‌بینی‌ها؛ یعنی اگر جهان‌بینی یکی از شخصیت‌ها در تضاد با دیگر شخصیت و حتی خود مؤلف است، باید امکان عرض اندام و بیان داشته‌باشد. اگر چنین بود، متن تبدیل به متنی مکالمه‌محور می‌شود؛ زیرا میان خود و دیگری ارتباطی منطقی برقرار است. از نظر باختین تک‌گفتاری به سبب آن که اجازه سخن گفتن را از دیگری می‌گیرد، ارزش چندانی ندارد. تک‌گفتاری محصول قدرت متمرکز

است، درحالی که دیگربودگی و شناخته شدن از منظر یک بیگانه، محصول قدرت زدایی است. نویسنده تنها زمانی می تواند در متن، گفت و گو به وجود بیاورد که خود را و شخصیت های داستانش را از منظر بیگانه بسنجد و به دیگری اجازه دهد تا ارزش های شخصیت ها و حتی خود نویسنده را به چالش بکشد. نکته مهم دیگر آن است که این دیگری و بیگانه می تواند در متن غایب باشد، در این صورت «گفتار با پیش فرض یک مخاطب در لباس متعارف گروهی اجتماعی که گوینده به آن متعلق است، آغاز می شود. سخن پیوسته به سوی فردی که مورد خطاب قرار می دهیم، به سوی شخصیت مورد خطاب متوجه است؛ بنابراین شنونده یا همیشه فردی حاضر و موجود است و یا تصویری مثالی و خیالی است از یک مخاطب» (تودوروف، ۱۳۷۷: ۹۱-۹۰) این مخاطب خیالی معمولاً به آن گروهی تعلق دارد که گوینده به آن وابسته است؛ البته این موضوع موجب نمی شود تا مکالمه صورت نگیرد و شناختی از من حاصل نشود. در این حالت «من» سعی می کند مطالبی را بیان کند که پاسخی در برابر پرسش های احتمالی «دیگری» است و همین پاسخ ها به پرسش های پیش فرض موجب می شود تا «من» خود را در برابر جهان بینی «دیگری» قرار دهد.

تقابل خود و دیگری از تقابل های بنیادین است و در حوزه های مختلف علوم انسانی کاربرد دارد که می توان از پدیدارشناسی، زبان شناسی، روان کاوی، نظریه فمینیستی و نظریه پسااستعماری یاد کرد (دزفولیان راد و امن خانی، ۱۳۸۷: ۲)

بحث و بررسی

موضوع «دیگری» یکی از مسائل قابل بررسی در متون عرفانی است. تذکره الاولیاء عطار از جمله متونی است که «دیگری» بازتاب قابل توجهی در آن دارد. در تذکره الاولیا «دیگری» در شکل های مختلفی به صورت منفی و مثبت، نمایان شده است. عطار برای آن که بتواند تصویر بهتری از شخصیت و سلوک عارفان ارائه دهد، رابطه ایشان را با خداوند، عارفان، مردم، شیطان، نفس، حیوانات، اشیا روایت کرده است. هر کدام از موارد یاد شده به نوعی برای عارف تبدیل به دیگری شده اند و موجب درک بهتر خواننده از ابعاد وجودی شخصیت اصلی می گردند. البته باید دقت داشت که طبیعت، حیوانات، اشیا و رویدادها عمدتاً براساس اراده الهی در مسیر هدایتگری و آگاهی بخشی عارف ظاهر می شوند. از این رو، چندان نمی توان این موارد را به صورت دیگری جداگانه در نظر گرفت. از نظر کارکرد نیز حضور دیگری موجب اموری همچون هدایتگری، یاری رسانی، شناخت خداوند، شناخت خود، آگاهی بخشی و ... می شود که در ادامه به آن می پردازیم.

خداوند به عنوان دیگری

خداوند برای عارفان اصلی‌ترین دیگری به‌شمار می‌آید. در این حالت، عارف در مقام هدایت‌شونده و خداوند در مقام هدایتگر یا آگاهی‌بخش قرار دارد. با توجه به آنچه در تذکره‌الاولیاء آمده‌است، خداوند یا به‌واسطه الهام درونی و ندای غیبی و یا از طریق حوادثی که مقدر کرده‌است و یا با فرستادن کسی، به‌عنوان دیگری آشکار می‌شود و شخص عارف را به آگاهی می‌رساند. ندای غیبی گاهی به‌صورت صدایی آشکار به گوش عارف می‌رسد و او را از وضعیت خود آگاه می‌سازد و گاه در قالب آیات قرآن بازگویی‌شده و شخص عارف که خود را مخاطب کلام الهی می‌داند، نسبت به خود آگاهی پیدامی‌کند. از مواردی که ندای غیبی به‌عنوان دیگری موجب آگاهی و هدایت عارف شده‌است، می‌توان به نمونه‌های مربوط به مالک دینار، رابعه عدویه و سفیان ثوری اشاره کرد:

[مالک] در گوشه مسجد سجاده بیفگند و یک سال پیوسته عبادت می‌کرد، به امید آن که تولیت بگیرد. هر که او را بدیدی در نمازش یافتی. و با خود گفتی: «اینست منافق». [...] یک شب به طرب مشغول بود [...] از آنجا آواز آمد که «یا مالک ما لک آن تتوب؟ یا مالک تو را چه بود که توبه نمی‌کنی؟» [...] به مسجد رفت متحیر با خود اندیشه کرد. گفت: یک سال است تا خدای را می‌پرستم به ریا و نفاق. به از آن نبود که خدای را به اخلاص عبادت کنم. (عطار، ۱۳۹۸: ۴۸)

[از رابعه] نقل است که یک بار هفت شبانه‌روز به روزه بود و هیچ نخورده بود و هیچ نخفته. همه شب به نماز مشغول بود. گرسنگی از حد بگذشت. کسی به در خانه او آمد و کاسه‌ای خوردنی آورد. رابعه بگرفت و برفت تا چراغ گیرد. چون باز آمد گربه آن کاسه را ریخته بود. گفت: بروم و کوزه آب بیاورم و روزه بگشایم. چون کوزه بیاورد، چراغ مرده بود. قصد کرد تا در تاریکی آب خورد. کوزه از دستش بیفتاد و بشکست. رابعه آهی کرد و بنالید. بیم بود که نیمه‌خانه بسوزد. و گفت: الهی! این چیست که با من بیچاره می‌کنی؟ آوازی شنود که هان! اگر خواهی نعمت جمله دنیا وقف تو کنم اما اندوه خویش از دلت ببرم، که اندوه ما و نعمت دنیا هر دو در یک دل جمع نیاید. ای رابعه! تو را مرادی است و ما را مرادی. مراد ما و مراد تو در یک دل جمع نشود. گفت: چون این خطاب بشنودم چنان دل از دنیا منقطع گردانیدم و امل کوتاه کردم که سی سال است که چنان نماز کردم که چنان می‌دانستم. (همان: ۸۶)

و ابتدای حال وی آن بود که یک روز بی‌خود پای چپ در مسجد نهاد. آواز آمد که «یا ثور! یا ثور» ثوری‌اش از آن گفتند. چون آواز بشنود هوش از وی زایل گشت. چون به هوش باز آمد محاسن خود به دست بگرفت و طپانچه بر روی خود می‌زد و می‌گفت: چون پای به ادب نهادی نامت از جریده انسان محو کردند. هوش دار تا قدم چگونه می‌نهی. (همان: ۲۱۹)

در ماجرای فضیل بن عیاض آیات قرآن که از زبان شخصی خوانده می‌شود، در حکم دیگری برای فضیل عمل می‌کند و موجب آگاهی وی از وضعیت خود و توبه وی می‌شود.

و در ابتدا به زنی عاشق بود. هرچه از راه‌زدن به دست آوردی بر او بردی و گاه و بیگاه بر دیوارها بودی در هوس عشق آن زن، و می‌گریستی. یک شب کاروانی می‌گذشت. در میان کاروان کسی قرآن می‌خواند. این آیت به گوش فضیل رسید: اَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ. آیا وقت نیامد که این دل خفته شما بیدار شود؟ گفتی تیری بود که بر جان او آمد. این آیت به مبارزت فضیل بیرون آمد و گفت: ای فضیل! تا کی تو راه‌زنی؟ گاه آن آمد که ما نیز راه تو زنیم. (همان: ۹۴)

گاهی خداوند شخصی را در مسیر عارف قرار می‌دهد تا موجب شناخت عارف از جایگاه و عملکرد خود می‌شود. این پیک الهی با سخنی که می‌گوید و یا رفتاری که می‌نماید، شخص عارف را به خودآگاهی می‌رساند؛ به‌عنوان مثال حسن بصری با دیدن غلامی سیاه، گمان بد بر او می‌برد و می‌پندارد که از او برتر است. در همان لحظه کشتی‌ای در حال غرق شدن است، غلام سیاه تلاش می‌کند و شش تن را نجات می‌دهد و به حسن بصری می‌گوید: «خیز اگر از من بهتری، من شش تن را نجات- دادم تو یکی را نجات ده.» (همان: ۳۹) حسن درمی‌یابد که او فرستاده حق است و به‌واسطه دیگری به آگاهی از وضعیت خویش می‌رسد.

بدانست که آن گماشته حق است. گفت: ای سیاه چنان که این قوم را از آن دریا خلاص دادی مرا نیز از دریای پندار خویش نجات دادی، چشمم روشن شدی (عطار، ۱۳۹۸: ۳۹)

بوتراب گفت: شبی در بادیه می‌رفتم تنها. شبی تاریک بود. ناگاه سیاهی پیش من آمد، چند مناره‌ای که بیم بود که زهره من برود که او را بدیدم. گفتم: أَجْنِيْ اَنْتَ اَمْ اِنْسِيْ؟ تو پری‌ای یا آدمی؟ گفت: تو مسلمانی یا کافر؟ گفتم: مسلمان. گفت: مسلمان بیرون از خدای، از چیزی دیگر نترسد. شیخ گفت: دل با من آمد. اینجا دانستم که فرستاده غیب است. تسلیم کردم و خوف از من بشد. (همان: ۳۶۷)

احمد [حنبل] گفت: به بادیه فروشدم تنها. راه گم کردم. ناگاه اعرابی را دیدم، بر گوشه‌ای نشسته. گفتم: بروم و از او راه پرسم. بر او رفتم و گفتم: اَيْنَ الطَّرِيقِ؟ راه کدام است؟ گفتم: مگر گرسنه است پاره‌ای نان داشتم. بدو دادم و او در حال در شور شد و گفت: ای احمد! تو به خانه خدای تعالی روی و به روزی رسانیدن خدای تعالی راضی نباشی، لاجرم راه گم کنی. احمد گفت: آتش غیرت در درونم افتاد. اندیشه می‌کردم که الهی تو را در گوشه‌ها چندین بندگان پوشیده‌اند. آن مرد گفت: چه می‌اندیشی ای احمد؟ او را بندگان‌اند که اگر بر خداوند حاجت عرض دهند جمله کوه‌ها و زمین‌ها را زر گرداند برای ایشان. احمد گفت: درنگریستم جمله زمین و کوه زر دیدم. گفت: در آن هیبت از خود بشدم. (همان: ۲۵۴-۲۵۵)

[ذوالنون گفت] کنیزی دیدم بر کنگره کوشک، به‌غایت صاحب جمال. خواستم تا وی را ببازم. گفتم: ای کنیزک که رایی؟ گفت: ای ذوالنون! چون از دور پدید آمدی پنداشتم دیوانه‌ای. چون

نزدیک‌تر آمدی پنداشتم عالمی. چون دیگر نزدیک‌تر آمدی پنداشتم که عارفی. گفتم: چگونه؟ گفت: زیرا که اگر دیوانه نبودی بی‌طهارت نگردیدی و اگر عالم بودی به نامحرم ننگریستی و اگر عارف بودی چشمت بدون حق نیفتادی. این بگفت و ناپدید شد. گفت: معلوم شد که او آدمی نبوده‌است، تنبیه بود. (همان: ۱۴۱)

گونه‌ی دیگر از هدایتگری خداوند آن است که اموری را که برای شخص عارف مقدر کرده‌است، از طریق حوادث یا افراد گوناگون در حق عارفان رومی دارد تا ایشان به آگاهی بیشتر نسبت به خود دست پیداکنند.

در میان عارفانی که عطار از ایشان یاد می‌کند، ابراهیم ادهم مسیر تحول روحی طولانی‌تری دارد و تجربیات عرفانی گوناگونی در مسیر وی قرار می‌گیرد و در حکم دیگری، موجب ایجاد نگاهی تازه در او می‌شود. اگرچه تمامی این امور از سوی خداوند است، ولی با توجه به تقسیم‌بندی اولیه می‌توان تمایزی میان آن‌ها قائل شد و در بخش‌های گوناگون به آن پرداخت. ابراهیم ادهم نخست با حادثه‌ای روبه‌رو می‌شود که خداوند برای او مقدر کرده‌است. وقتی در حال استراحت است، شخصی را می‌بیند که بر بام قصر او در پی شتر است:

[ابراهیم ادهم] گفت: ای جاهل! شتر بر بام می‌جویی؟ گفت: ای عاقل! تو خدای در جامه‌ی اطلس، خفته بر تخت زرین می‌جویی؟ از این سخن هیبتی در او پدید آمد و آتشی در دلش افتاد. (همان: ۱۰۷)

پس از این واقعه، هنگامی که در بارگاه خود است، مردی با هیبتی عجیب وارد می‌شود.

ابراهیم گفت: چه می‌خواهی؟ گفت: درین رباط فرومی‌آیم. گفت: این رباط نیست. سرای من است. تو دیوانه‌ای. گفت: این سرای پیش از تو از آن که بود؟ گفت: از آن پدرم. گفت: پیش از او از آن که بود؟ گفت: از آن پدر پدرم. گفت: پیش از آن از آن که بود؟ گفت: از آن فلان. گفت: همه کجا رفتند؟ گفت: بمردند. گفت: پس رباط نه این بود که یکی می‌آید و یکی می‌رود؟ این بگفت و ناپدید شد [....] شور در جان ابراهیم زیادت شد. (همان: ۱۰۸)

این حوادث موجب آگاهی ابراهیم ادهم نسبت به وضعیت خویش می‌شود و این حوادث در حکم دیگری برای او به‌شمار می‌آیند. در ادامه ماجرا هانفی غیبی نیز ابراهیم را مورد خطاب قرار می‌دهد و به خویش می‌آورد.

در راه آوازی شنید که «انْتَبَهْ، بیدار گرد!» ناشنیده کرد و برفت. دوم بار همین آواز آمد. هم به گوش درنیورد. سوم بار همان بشنود. [....] چهارم بار آواز بشنود که «انْتَبَهْ قَبْلَ أَنْ تُنْبَهَ» بیدار گرد! پیش از آن که به مرگ بیدارکنند. (همان: ۱۰۸)

در مورد بشر حافی، نام خداوند به عنوان «دیگری» موجب هدایت او شده‌است. بشر هنگامی که مست بود، نام خداوند را بر کاغذی می‌یابد و آن را معطر می‌سازد و با احترام نگهداری می‌کند، همین کار موجب می‌شود تا در خواب از جانب خداوند ندایی غیبی بشنود و دچار تحول گردد.

نام مرا خوشبوی کردی. به عزت من که نام تو را در دنیا و آخرت خوشبوی گردانم تا کس نام نشنود در دنیا و آخرت الا که راحتی به دل او درآید. بشر که از خواب برخاست نه بشر بود [...] توبه‌ای کرد که هرگز کس نکرده‌بود. (همان: ۱۲۹)

عارفان به‌عنوان دیگری

ارشاد و هدایت از موضوعات مهم در میان صوفیه است. مشایخ صوفیه به سبب آن که در نقش پیر و مراد برای سالکان و اصحاب ظاهر می‌شوند، به‌عنوان یک دیگری هدایتگر در نظر گرفته شده‌اند. در بیشتر متون صوفیه به نقش هدایتگری پیر و راهنمایی او اشاره شده‌است. «پیر در اصطلاح صوفیان، به معنی پیشوا و رهبری است که سالک بی‌مدد آن به حق واصل نمی‌شود و الفاظ قطب و شیخ و مراد و ولی و غوث، نزد صوفیه همه به همین معنی استعمال شده‌است.» (رجایی بخارایی، ۱۳۷۵: ۸۷) در رساله قشیریه در باب «در ذکر مشایخ» به موضوع هدایتگر بودن مشایخ برای اصحاب و یاران و اشاره شده- است و بیشتر نمونه‌هایی که قشیری بیان کرده‌است در مورد هادی بودن پیران و بزرگان صوفیه است. (قشیری، ۱۳۷۴)

در تذکره‌الاولیا نیز پایه اصلی بیشتر حکایات صوفیه، موضوع هدایتگری آن‌هاست. این هدایتگری گاهی شامل حال دیگر عارفان می‌شود و گاهی ویژه مریدان و مردمان عادی است. عارفان گاهی از رفتار عارفی دیگر دچار تحول روحی می‌گردند و گاهی بر اثر سخنانی که از ایشان می‌شنوند به خود می‌آیند و نسبت به جایگاه خود آگاهی پیدامی‌کنند.

ربیع [حُتیم] گوید: رفتم تا اویس رضی الله عنه ببینم. در نماز بامداد بود [...] گفتم صبرکنم تا از تسبیح بازپردازد. درنگ کردم. همچنان از جای برنخاست، [...] سه شبانه‌روز از نماز نپرداخت [...] در مناجات آمد. گفت: خداوندا به تو پناه می‌گیرم از چشم بسیارخواب و از شکم بسیارخوار. گفتم مرا این بسنده است. (عطار، ۱۳۹۸: ۲۵-۲۴)

جنید گفت: با سری به هم به جماعتی مختنان بگذشتیم. به دل من اندر آمد که ایشان چون خواهند بود؟ سری در حال گفت: هرگز بر دل من نگذشت که مرا بر هیچ آفریده فضل است در کل عالم. گفتم: یا شیخ و برین مختنان نیز خود را فضل‌نهادی؟ گفت: هرگز خود را بر ایشان فضل-نهادم. (همان: ۳۳۹)

نقل است که یک روز در بادیه [منصور حلاج]، ابراهیم خواص را گفت: در چه کاری؟ گفت: مقام توکل درست می‌کنم. گفت: همه عمر در عمارت شکم کردی. در توحید کی فانی خواهی شدن؟ یعنی اصل توکل در ناخوردن است و تو همه عمر در توکل شکم کردی. (همان: ۶۴۱)

عارفان آن هنگام که در نقش آگاهی‌بخشی برای مریدان و مردم عادی قرار می‌گیرند، سعی دارند ایشان را از گمراهی، غفلت و تکبر رهایی بخشند؛ از این رو، گاهی رفتارهایی تند با مریدان دارند و در

ظاهر دیگری ناصح برای آن‌ها نیستند، بلکه مانع تلقی می‌شوند، اما در اصل، دیگری ناصحی هستند که موجب آگاهی مرید از وضعیت خود می‌گردد.

جووانی از بزرگ‌زادگان ولایت بربطی در دست می‌زد. چون به بایزید رسید [...] جووان بربط بر بایزید زد و سر بایزید با بربط هر دو بشکست. [...] بایزید با زاویه خویش بازآمد. توقف کرد تا بامداد. یکی از اصحاب را بخواند و گفت: بربطی به چند بها دهند؟ بهای آن معلوم کرد و در خرقه‌ای بست و پاره‌ای حلوا با آن به هم یار کرد و بدان جووان فرستاد. [...] جووان چون بدانست، بیامد و از شیخ عذرخواست و توبه کرد. (همان: ۱۷۰)

[مریدی] گفت: من در هر شب خداوند را می‌بینم بر عرش به چشم سر خویش. شیخ [سهل تستری] متغیر شد و گفت: امشب برو و آب دهان در آن عرش انداز. مرید برفت و همچنان کرد. آن عرش ناپدید شد [...] مرید از تشویر عمری به استغفار آن مشغول شد. (همان: ۳۱۳)

مردم عادی به‌عنوان دیگری

گاهی مردم برای عارف در نقش آگاهی‌بخش و دیگری ظاهر می‌شوند؛ البته این خود مردم نیستند که به‌صورت مستقیم با عارف سخن می‌گویند، بلکه اراده الهی از زبان مردم بیان می‌شود. مردم خواه درویش و سائل، خواه کودک و زن، معمولاً با بیان آنچه از غیب می‌رسد جایگاه عارف را به او گوش‌زد می‌کنند

سبب توبه او [عتبه] آن بود که در ابتدا به کسی بیرون نگریست. ظلمتی در دل وی پدید آمد. آن سرپوشیده را خبر کردند. کس فرستاد که از ما چه دیدی؟ چشم: سرپوشیده، چشم برکنند و بر طبقی نهاد و پیش وی فرستاد و گفت آنچه دیدی می‌بین. عتبه بیدار شد و توبه کرد. (همان: ۷۳)

[مالک دینار] گفت: یک روز در بغداد گرم‌گاهی به کوبی بگذشتم، تشنگی بر من غلبه کرد. از سرابی آبی خواستم. کودکی در بازکرد و کوزه‌ای به من داد. چون مرا بدید گفت: صوفی به روز آب خورد؟ پس از آن نیز روزه نگشادم. (همان: ۵۱)

[عبدالله مبارک] روزی در بازار نیشابور می‌رفت. زمستانی بود سرد. غلامکی را دید به یک پیراهن. از سرما می‌لرزید. گفت چرا با خواجه بنگویی تا تو را جبه‌ای سازد. گفت: با خواجه چه گویم؟ که او خود می‌بیند. عبدالله را وقت خوش شد. نعره‌ای بزد و بیهوش گشت و بیفتاد. چون با خود آمد گفت: طریقت ازین هندوک بیاموزید. (همان: ۲۱۳)

[ابوحنیفه] روزی می‌گذشت. کودکی را دید در گل مانده و پای در وحل گرفته. ابوحنیفه، رضی الله عنه، گفت: گوش‌دار تا نیفتی! کودک گفت: آن من سهل است که اگر بیفتم من تنها باشم کودکی. اما تو گوش‌دار که اگر تو بلغزی جمله مسلمانان - که از پس تو می‌آیند - بلغزند و برخاستن همه

دشوارتر بود. ابوحنیفه، رضی الله عنه، از حذاقت آن کودک به تعجب بماند و بگریست و همان‌گاه اصحاب خویش را بگرفت. (همان: ۲۴۰)

شیطان به‌عنوان دیگری

شیطان از موجوداتی است که در متون عرفانی، حضوری پررنگ دارد و عارفان در سلوک خود پیوسته در حال دوری‌گزیدن از وی هستند. با بررسی تذکره‌الاولیا می‌بینیم که شیطان نیز از مواردی که گاهی در نقش «دیگری» بر مشایخ ظاهر می‌شود و گاهی به‌عنوان یک عنصر تقابلی در شناخت بهتر خدا و خودشناسی عارف، یاری‌می‌رساند و موجب شناخت بهتر شیخ از خداوند و از خود می‌شود.

[ابراهیم ادهم] گفت: وقتی به بادیه فرودم بر توکل. سه روز هیچ نیافتم که روزه گشادمی. ابلیس پیش من می‌آمد و می‌گفت: پادشاهی و چندان نعمت بگذاشتی تا گرسنه به حج روی. [...] گفت: چون این سخن از او بشنیدم به سر بالایی بررفتم و گفتم: الهی! دشمن خویش را بر دوستی گماشتی تا او را می‌سوزاند. مرا فریادرس [...] آوازی شنودم که ای ابراهیم آنچه در جیب داری [بیرون] آر تا آنچه در غیب است ما بیرون آوریم. دست در جیب کردم. چهار دانگ سیم بر فراموشی مانده‌بود. [...] در حال بینداختم. ابلیس از من برمید. (همان: ۱۲۳)

حامد لفاف گفت، رضی الله عنه که حاتم گفت: هر روز بامداد ابلیسم و سوسه‌کند، گوید: چه خوری؟ گویم: شربت مرگ. گوید: چه پوشی؟ گویم: کفن. گوید: خانه نداری؟ گویم: گور. پس دست از من بازدارد. (همان: ۳۰۲)

جنید گفت: شبی خفته‌بودم، بیدار شدم [...] به در مسجد شخصی هایل دیدم، بترسیدم. مرا بانگ کرد که یا جنید از من می‌ترسی؟ گفتم: آری. گفت: اگر خدای را به‌سزا بشناختی جز از وی نترسیدی. گفتم: تو کیستی؟ گفت: ابلیس. (همان: ۳۳۹)

گاهی نیز حضور ابلیس موجب شناخت بهتر مردمان از عارفان می‌شود و رویارویی عارفان و ابلیس موجب درک جایگاه عارف از سوی مردمان می‌شود.

نقل است که یکی از اکابر طریقت گفت: در روم بودم، در جمعیتی و حضوری ناگاه ابلیس را دیدم که از هوا درافتاد. گفتم: ای لعین این چه حال است و تو را چه رسیده‌است؟ گفت: این ساعت محمد اسلم در متوضا تنحنجی بکرد. من از بیم او که بانگ کرد اینجا افتادم و نزدیک بود که از هم درآیم. (همان: ۲۹۰)

نفس به‌عنوان دیگری

در تذکره‌الاولیا حکایت‌هایی در مورد بعضی از عارفان آمده‌است که در آن‌ها نفس ایشان در حکم دیگری عمل می‌کند و موجب شناخت عارف از کاستی‌های درونی خود می‌شود. عارفان همواره در حال ستیزه با نفس خویشند و سعی می‌کنند بر وی غالب شوند.

هنگامی که ابراهیم ادهم به مکه می‌رود و می‌بیند بزرگان به استقبالش آمده‌اند، متوجه می‌شود که نفسش خواهان جلوه‌گری و بزرگی است؛ از این‌رو خود را به ایشان نمی‌شناساند و از خود به بدی یاد می‌کند و مورد آزار مردمان قرار می‌گیرد. نفس ابراهیم به‌عنوان دیگری او را از وضعیت روحی خود آگاه می‌سازد و موجب می‌شود تا ابراهیم با وی به ستیز برخیزد.

[مردمان] گفتند: ابراهیم ادهم کدام است؟ نزدیک رسیده‌است که مشایخ حرم به استقبال او آمدند. ابراهیم گفت: چه می‌خواهید از آن زندیق؟ ایشان در حال سیلی در او بستند. [...] ابراهیم روی به خود کرد و گفت: هان می‌خواستی که مشایخ مکه به استقبال تو آیند، باری سیلی چند خوردی، الحمدلله که به کام خودت بدیدم. (همان: ۱۱۱-۱۱۰)

[بایزید] گفت: شبی در صحرائی بودم. سر در خرقة کشیده. مگر خوابی در آمد. ناگاه حالتی پدید شد که از آن غسل باید کرد [...] شب به‌غایت سرد بود. چون بیدار شدم نفسم کاهلی می‌کرد [...] می‌گفت: تا آفتاب برآید آن‌گاه این معامله فرایش گیری. گفت: چون کاهلی نفس بدیدم و دانستم که نماز به قضا خواهدانداخت، برخاستم و همچنان با خرقة، یخ فروشکستم و غسل کردم. (همان: ۱۷۰)

حیوانات به‌عنوان دیگری

هر عاملی که موجب شناخت خود از خویش شود، به‌عنوان دیگری به‌شمار می‌آید. در پاره‌ای از حکایت‌های تذکره‌الاولیا، حیوانات عهده‌دار چنین نقشی هستند و هنگامی که در برابر شخص عارف قرار می‌گیرند، او را از وضعیت و جایگاهش آگاه می‌سازند؛ البته در این موارد، حیوانات از جانب خداوند مأمور شده‌اند تا عارف را به آگاهی و شناخت خویشتن برسانند.

[بایزید] یک روز می‌رفت. سگی با او همراه افتاد. شیخ دامن از او فراهم گرفت. سگ گفت: اگر خشکم هیچ خللی نیست و اگر ترم هفت آب و خاکی میان من و تو صلح اندازد. اما اگر دامن به خود باززنی اگر [به هفت] دریا غسل کنی پاک نشوی. بایزید گفت: تو پلیدی ظاهر داری و من پلیدی باطن بیا تا هر دو برهم کنیم تا به سبب جمعیت بود که پاکی از میان سر برکند. سگ گفت: تو هم‌راهی و همبازی مرا نشایی که من ردّ خلقم و تو مقبول خلقی. هر که بر من رسد سنگی بر پهلو من زند و هر که به تو رسد گوید: سلام علیک یا سلطان‌العارفین و من هرگز استخوانی فردا را ننهادم تو خمی گندم

داری. بایزید گفت: هم‌راهی سگ را نمی‌شایم هم‌راهی کَم یَزک و لا یزال چون کنم؟ سبحان آن خدای که به کم‌ترین خلق پرورش دهد. (همان: ۱۷۱)

در ماجرای ابراهیم ادهم نیز شاهد حضور آهوئی هستیم که همانند دیگری عمل می‌کند و موجب آگاهی بخشی ابراهیم از وضعیت خود می‌شود.

ناگاه آهوئی پدید آمد. خویشتن بدون مشغول‌کردن آهو با او به سخن آمد که «مرا به صید تو فرستادند. تو مرا صید نتوانی کرد. لهذا خلقت او بهذا امرت؟ تو را از برای این کار آفریده‌اند که می‌کنی؟ هیچ کار دیگر نداری؟» ابراهیم گفت: آیا این چه حالی است؟ روی از آهو بگردانید (همان: ۱۰۸)

گاهی نیز حیوانات رفتاری می‌کنند و شخص عارف با فهم آن به وضعیت خود آگاهی می‌یابد. [ذوالنون مصری گفت] پس در راه که می‌آمدم مرغی نابینا دیدم بر درختی نشسته. از درخت فرو آمد. من گفتم: این بیچاره آب و علف از کجا خواهد یافت؟ به منقار زمین را کاوید و یک سکره زرین پر کنجد و یک سکره نقره‌گین پر گلاب پدید آمد تا مرغ سیر بخورد و بر درخت نشست و سکره ناپدید شد. ذوالنون اینجا یکبارگی از دست شد و اعتماد او بر توکل پدید آمد و توبه او محقق شد. (همان: ۱۴۰)

اشیا به‌عنوان دیگری

عارفان از هر آنچه با آن روبه‌رو می‌شوند، برای تعالی روحی خویش بهره‌می‌گیرند چه آن چیز آدمی باشد یا حیوان یا اشیا. با توجه به تعریف کلی دیگری، این موارد را می‌توان به‌عنوان دیگری به-شمار آورد که موجب آگاهی عارف از وضعیت خویش می‌شود. در بعضی از حکایت‌های تذکره‌الاولیا، عارفان با اشیایی روبه‌رو می‌شوند و که یا با ایشان به سخن درمی‌آیند و یا خود عارف از آن‌ها فهمی به‌دست می‌آورد که او را به تعالی روحی می‌رساند.

[بایزید] در راه می‌شد. کلهٔ سری یافت بر وی نبشته «صمُّ بکمَّ عُمی فهم لایعقلون» نعره‌ای بزد و برداشت و بوسه داد و گفت: سر صوفیی می‌نماید در حق محو شده و ناچیز گشته. نه گوش دارد که خطاب لم‌یزلی شنود و نه چشم دارد که جمال لایزالی ببیند و نه زبان دارد که ثنای بزرگواری او گوید و نه عقل و دانش دارد که ذره‌ای معرفت او بدانند - این آیت در شأن اوست. (همان: ۱۶۳)

در ماجرای ابراهیم ادهم علاوه بر حیوانات، اشیا نیز با وی به سخن درمی‌آیند و به او آگاهی می‌بخشند.

همان سخن که از آهو شنوده بود از قربوس زین آواز آمد. فزع و خوفی درو پدید آمد و کشف زیادت گشت. حق تعالی چون خواست تا کار او تمام‌کند سه بار دیگرش از گوی گریبان همان آواز آمد. کشف اینجا به‌تمام‌رسید و ملکوت گشاده‌گشت. و واقعه فرود آمد و یقین زیادت شد و جمله

جامه و اسب از آب چشمش آغشته گشت. توبه نصوح کرد و روی از راه به یک سو نهاد. (همان: ۱۰۸)

در این دسته از رویارویی‌ها با دیگری، هدف شناخت وضعیت خود نسبت با دیگری نیست تا عارف خود را در جایگاه برتر، فروتر یا برابر ببیند، بلکه هدف اصلی شناخت وضعیت عارف از وجود خویش و اثبات درستی مسیری است که در پیش گرفته‌است.

نتیجه‌گیری:

شناخت من به‌واسطه دیگری از موضوعات مورد توجه در متون عرفانی است. عارفان پیوسته در حال مراقبه خویش به‌سرمی‌برند؛ از این رو، برای ایشان آگاهی‌یافتن از وضعیت خود بسیار مهم است و امری است که همیشه مورد استقبال عارفان قرار می‌گیرد. دیگری کسی یا چیزی است که ما را نسبت به خود آگاه می‌سازد. تذکره‌الاولیا به‌عنوان یکی از متون مهم عرفانی، از نظر چگونگی ظهور دیگری دارای اهمیت بسیار است. دیگری در این اثر به‌صورت خداوند، دیگر عارفان، مردم عادی، شیطان و نفس خود عارف، حیوانات و اشیا ظاهر شده‌است که هر کدام به‌گونه‌ای خاص در پی آگاهی‌بخشی به عارف یا آگاه‌کردن دیگران از جایگاه وی است.

هنگامی که فردی به‌عنوان دیگری در مقابل عارف قرار می‌گیرد، در وهله اول شاهد شکل‌گیری رابطه برتر و فروتر هستیم. عارف خود را در جایگاه برتری نسبت به دیگر افراد می‌داند ولی با روی دادن حادثه‌ای این رابطه دگرگون می‌شود و شخص عارف به فهم بیش‌تری از وضعیت خود دسترسی پیدامی‌کند.

در بعضی از رویارویی‌ها با دیگری نیز از آغاز هدف متنبه‌ساختن انسان عارف از وضعیت خویش است؛ مانند دیگری شیطان یا اشیا. در این موارد عارف در پی بررسی جایگاه خود نسبت به امر دیگر نیست، بلکه شکل‌گیری این رابطه برای درک موقعیت عارف از وضعیت خود یا روشی است که پیش گرفته‌است.

آنچه در بررسی تذکره‌الاولیا از این منظر متوجه می‌شویم، این است که اگرچه دیگری در تقابل با خود عارف قرار می‌گیرد، شاهد هیچ‌گونه ستیزه میان عارف و دیگری نیستیم، بلکه تمامی این روابط تقابلی موجب آگاهی عارف از جایگاه خویش می‌گردد و دیگری کارکردی هدایتگر پیدامی‌کند. عارفان تمامی هستی و پدیده‌های آن را نشانه‌هایی می‌دانند که خداوند در برابر ایشان قرار داده‌است تا موجب فهم بیش‌تر ایشان از خود شود و با درک و شناخت خویش به شناخت خداوند دست‌یابند.

منابع و مأخذ

- ۱) احمدی، بابک (۱۳۷۵). ساختار و تأویل متن. تهران: مرکز.
- ۲) انصاری، منصور (۱۳۸۴). دموکراسی گفت‌وگویی. تهران: مرکز.
- ۳) پوینده، محمدجعفر (۱۳۷۳). سودای مکالمه، خنده و آزادی. تهران: آراست.
- ۴) تودوروف، تزوتان (۱۳۷۷). منطق گفت‌وگویی میخائیل باختین. ترجمه داریوش کریمی، تهران: مرکز.
- ۵) رجایی بخارایی، احمدعلی (۱۳۷۵). فرهنگ اشعار حافظ. چاپ هشتم. تهران: علمی.
- ۶) سارتر، ژان پل (۱۳۵۳). هستی و نیستی. ترجمه عنایت‌الله شکیباپور. تهران: شهریار.
- ۷) سلدن، رمان؛ ویدسون، پیتر (۱۳۸۴). راهنمای نظریه ادبی معاصر. ترجمه عباس مخبر. تهران: طرح نو.
- ۸) عطار، فریدالدین (۱۳۹۸). تذکره الاولیا. تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی. جلد اول. تهران: سخن.
- ۹) قشیری، ابوالقاسم (۱۳۷۴). رساله قشیریه. ترجمه بدیع الزمان فروزانفر. چاپ چهارم. تهران: علمی و فرهنگی.
- ۱۰) گاردینر، مایکل (۱۳۸۱). «تخیل معمولی باختین». ترجمه یوسف اباذری. ارغنون. شماره ۲۰: ۳۳-۶۶.
- ۱۱) مکاریک، ایرناریما (۱۳۸۵). دانش‌نامه نظریه‌های ادبی معاصر. ترجمه مهراں مهاجر و محمد نبوی. تهران: آگه.
- ۱۲) هارلند، ریچارد (۱۳۸۵). درآمدی بر نظریه ادبی از افلاطون تا بارت. ترجمه گروه ترجمه شیراز: علی معصومی و شاپور جورکش. تهران: چشمه.
- ۱۳) هایدگر، مارتین (۱۳۸۶). وجود و زمان. ترجمه محمود نوالی. تبریز: انتشارات دانشگاه تبریز.

مقالات:

- ۱) بالو، فرزاد (۱۳۹۶). «دیگری در اندیشه و آثار ناصر خسرو». دو فصل‌نامه زبان ادبیات فارسی. سال ۲۵. شماره ۸۲: ۳۶-۷.

- ۲) خاتمی، احمد (۱۳۸۰). «لویناس و آن دیگری». *نامه فرهنگ*. شماره ۴۲: ۱۰۷-۱۰۲.
- ۳) دزفولیان، کاظم، عیسی امن‌خانی (۱۳۸۸). «دیگری و نقش آن در داستان‌های شاهنامه». *پژوهش زبان و ادبیات فارسی*. شماره ۱۳: ۱-۲۳.
- ۴) رامین‌نیا، مریم، حسین‌علی قبادی (۱۳۹۲). «مفهوم دیگری و دیگری‌بودگی در انسان‌شناسی باختین و انسان‌شناسی عرفانی». *پژوهش‌های ادبی*. س ۱۰. ش ۴۰: ۶۳-۸۸.
- ۵) زمانی، فاطمه و عبدالله حسن‌زاده، میرعلی و حسن اکبری بیرق (۱۳۹۵). «تحلیل رمان فریدون سه پسر داشت بر اساس منطق گفت‌وگویی باختین». *جستارهای ادبی*. شماره ۱۹۳: ۸۱-۱۰۵.
- ۶) صالحی، نرگس و محمدرضا حاجی آقابابایی (۱۳۹۸). «بررسی مفهوم دیگری در منطق الطیر عطار». *زبان و ادبیات فارسی*. سال ۱۱. شماره ۳۹: ۱۳۸-۱۲۰.
- ۷) عظیمی، حسن؛ علیا، مسعود (۱۳۹۳). «نسبت متن و صدای دیگری در اندیشه باختین». *کیمیای هنر*. سال ۳. شماره ۱۳: ۷-۱۶.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

The “Other” in Attar’s Tazkirat al-Awliya

Mohammadreza Hajiagha Babaei

Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Allameh
Tabataba'i University, Tehran, Iran. hajibaba@atu.ac.ir

Abstract

One of the important aspects of studying any narrative text is the presence of other (non-main) influential characters and factors in the text, collectively referred to as the Other. The concept of the Other is broad and includes human characters and non-human elements such as nature or supernatural issues. Attar's Tazkirat al-Awliya is one of the most prominent mystical texts in which the biographies of mystics and their experiences and virtues are presented. Studying this book from the point of view of the concept of the Other, we realize that an āref (mystic) is confronted with various factors in his mystical journey, and this is what leads to the mystic's existential transcendence and a better understanding of his "self". In the book, the Other appears in the form of God, other mystics, ordinary people, Satan and the mystic's own ego, animals, and objects, each of which, in a special way, seeks to inform the mystic or inform others of his position. From this point of view, what we understand in the study of Tazkirat al-Awliya that although the Other stands in opposition to the mystic's self, we do not witness any conflict between the mystic and the Other; rather, all these confrontational relationships make the mystic aware of his position, and the Other assumes a guiding function.

Keywords:

mystical Literature, Literary Criticism, Tazkirat al-Awliya, Attar, the Other.

